

* * *

نکاتی در تصحیح فرهنگ معجم شاهنامه*

* * * * *

«معجم شاهنامه»، تألیف محمد علوی طوسی از نفایس متون ادبی قرن دهم هجری در گذشته‌ای نه‌چندان دور بوسیله حسین خدیو جم تصحیح و در سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران به طبع رسیده است. از آنجا که برخی مسائل در حاشیه این لغت‌نامه در خصوص امکان اغلاط و تصحیح متن موجود است، چند نکته فنی را ذیل آن توضیح می‌دهیم تا در طبع آتی مفید افتد.

نخستین ناسازگاری در باب متن مذکور در شیوه تصحیح، ضبط اغلاط کاتب فرهنگ معجم است که روانی و یکدستی کتاب را از آن باز می‌گیرد. از آن جمله گردباد، هیرید، برازن و... که ذیل حرف الذال آمده است. در حالی که اگر مصحح مایل بود به گفتار امروز رفتار کند باید در کلمات چکاذا، بالاذا و داشاذا تجدید نظر می‌کرد و هرگاه توجهات خویش را به این باب دستوری معطوف می‌نمود که در سکون حرف قبل از «دال»، کلمه به «دال» منتهی شود لغات اعم از آنکه یکدست و سلیس‌تر خوانده می‌شد، خواننده را از پی‌جویی و ارجاع دوباره به فرهنگ‌ها باز می‌داشت. ولی هرگاه ادما کنیم که بحث مزبور خاتمه‌یافته تلقی شود تا عامه مردم به کژراهی نیفتند، موجه‌تر است در بازیابی تصحیح، رفتار دیگر فرهنگ‌ها را در طریق خویش پیشه‌نمائیم. آنها که در تصحیح و شیوه عمل فرهنگ‌نامه‌های گذشته ادبیات ایران چند نظر کوتاه به آن اوراق نموده‌اند، آگاهند اگر در یک متن ادبی، تاریخی و یا عرفانی گذشت از «نسخه‌بازی» [به نقل از دکتر شفیمی کدکنی] ممکن باشد، در این راه هیچ نظری را صائب نیست. بنابراین با توجه به یگانه بودن نسخه خطی «معجم»، مصحح مساعی خویش را می‌باید بر هماهنگی با دیگر فرهنگ‌های معتبر استوار می‌ساخت. چنانچه در طی یک دهه که از انتشار این مجموعه می‌گذرد متون ادبی که به روش علمی تصحیح شده‌اند در استفاده از این فرهنگ با تردید مواجه می‌شوند.

در این مقاله کوتاه سعی کردم چند بحث موجز در خصوص لغت «گرسنه» که ذیل برهان قاطع کم دارد بگنجانم. و اشارت‌های ناچیز بر اختلافات جدیدی را که فرهنگ جعفری با دیگر فرهنگ‌های معروف بوجود آورده، درج نمایم و مقصود آن نبود که کاستی‌ها گفته شود و راه مبادله علمی بسته بماند.

بوب ص ۹ س ۹ [پوپ]

ریشه از زبان پهلوی: böb دارد. و در معجم «هرچه گسترده‌تر باشد»، ذیل حرف الباء آمده است. که پندار ما این است مؤلف مصر بر ذکر «بوب» را دارد.

* معجم شاهنامه. محمدبن الرضا بن محمد. علوی طوسی. تصحیح و ترجمه: حسین خدیو جم. تهران. بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۴. ۲۰۷ ص.

محمد بن هندوشاه می‌نویسد: «بساط و فرش باشد» [صحاح‌الفرس: ص ۳۵]. محمد مقیم توپسرکانی، ادیب قرن یازدهم ناقل کلام صحاح است. گواهی است یکی از نسخ فرعی لغت فرس «پوپ» تلقی شده است. [و رجوع کنید: لغت فرس اسدی. چاپ دبیرسیاقی. ص ۹. فرهنگ رشیدی ج ۱. ص ۲۵۲. بوب و انبوب].

مکیب ص ۹ س ۱۷ [← مکیب]

ریشه از نهی کیبیدن و کیب دارد. و در کتاب «معجم» ذیل حرف الباء نقل شده است. ناقل سخن به شکل مزبور «به کژی مرو»، و تصحیح از دیگر فرهنگهاست. از آن جمله شاهد مثال، شعر شهید بلخی مضبوط ژیلبر لازار و تصحیح او است. برای استواری بر باور، باید آهنگ شعر را به خاطر آورد.

یک‌تازیانه‌خوردی پر جان از آن دو چشم کز درد او بماندی مانند زرد سیب کو دل بجای داری پیش دو چشم او کو چشم را بغمزه بگرداند از وریب یارب بیافریدی رؤسی بدین مثال خود رحم کن بر امت و از راهشان مکیب در ضبط شعر مذکور اختلاف نظرهای متفاوتی بروز کرده است که ما با تکیه بر شعر امیرمزی قول لازار را در ذکر «چمش» رجحان می‌نیم.

کهی ز چمش زند تیر بر دل عشاق گری ز دست زند تیغ بر سر اعدا

گرسنه - گشته - گسسه. ص ۲۴ س ۲ [← گشته]

به نقل از این شعر:

پیاده و گشته بمانند کند گر ایشان همیشه نباشند غند

همچنین گسسه gusaa در لهجه لری [ضبط حمید ایزدپناه]، گسسه (گن) در لهجه زرقان فارس [ضبط ملک‌زاده] و دیگر ملفوظات ذیل برهان قاطع به اهتمام محمد معین.

در اصل ریشه از دو کلام ذیل دارد: زبان پهلوی: gursak و ضبط پاول‌هرن gursakin خدیو جم نقل می‌کند در برخی روستاهای خراسان «گوشته» تلقی می‌شده است. و مرحوم بهار در افتراق لفظ لهجه می‌نویسد: «چنانکه حرف شین در شمال ایران سین بی نقطه و در جنوب با نقطه ادا می‌شده، ... هم امروز در جنوب گرسنه را گسسه و در خراسان همان را گسسه با سین گویند. (بهار و ادب فارسی. یکوشش محمد گلبن. مبحث لغوی. ص ۲۰۲). ما با پی‌گیری در استعمال مبانی مزبور، نیازمند ارجاع و اعتماد بیشتری هستیم. از آن جمله در استخراج از لهجه‌های محلی، ضرب‌المثل‌های زیر قول بهار را در زبان‌شناسی قائل به استثناء می‌کند.

سفره سری و شنایی، خیلی بده! [مثلها و اصطلاحات گیل و دیلم. بنیاد فرهنگ

ایران. محمود پاینده] Sufre Sarti vashnai, Xayli bada.

و:

دمنیزه کو وشون نیو. [فرهنگ سمنانی - مرکز مردم‌شناسی ایران - منوچهر

ستوده] de menamije ko vashon nabo

آن‌چنانکه، خدیو جم نقل می‌کند بر حسب ناظم‌الاطباء از فرهنگ نفیسی رفتار

کرده و ما همین ذیل را در لغتنامه یافتیم با این اضافه: گسن (ک): گرسنگی.
کدیور ص ۳۴ س ۱ [← کدیور]

مؤید «دال» و با معنای بزرگتر و کدخدای خانه. «کد» به معنای صاحبخانه، به فتح اول و سکون ثانی. katuk، در زمان پهلوی به همین سیاق است. دکتر معین ذیل کدیور از اوراق مانوی ریشه می‌کند: kdybr (دنیادار) و همچنین است در سایر تذکره‌ها و فرهنگها که بازبینی شد. لبیبی می‌گوید:

سرایمی بد سعادت پیشکارش
 زمانه چاکر و دولت کدیور
خدیش ص ۴۷ س ۴

در انعکاس لفظ خدیش [: بانوی خانه] فرهنگ جعفری گفته است بر وزن «سریش» رفتار شود و صحاح الفرس تأکید می‌کند: در تلفظ کسره دال را اشباع نکنند. ذیل لغت خدیش، خلف تبریزی بر ضم و فتحه اول تأکید دارد. از رودکی ذیل همین لغت در فرس اسه‌ی آمده است:

نکو گفت مزدور با آن خدیش
 مکن بد یکس گرنخواهی بخویش

چنانچه اعراب خدیو [ریشه از: xutev]، خدیور: به معنای خداوندگار در خاطر آید، فتحه و ضمه نخست در تردید ما بر یقین کسره فزونی ندارد. [و ... فرودسار. برهان قاطع. جهانگیری]

اما ذیل آندراج نکته‌ای مهم در راستای سخن ما نهفته: «در جواهرالحروف نوشته که خدیش بوزن و معنی خدیو است به قاعده فارسیان و تخصیص آن به بانوی خانه از مقام ناشی شده و در اصل به معنی مطلق صاحبخانه و خداوند است.» به نظر می‌رسد با توضیحات نویسندگان لغتنامه، ما در تصحیح اعراب نیازمند ارجاعات بیشتری هستیم. زیرا اتقان کسره «دال»، در همین توضیحات بر «فتحه» رفتار شده است.

[لغت‌نامه: خدیش]

۱. پورداود برای ریشه کلام مزبور معنایی با وسعت بیشتر در نظر دارد:
 در گزارش پهلوی اوستا اهو [: انگو ankhu] به کتک‌خوتای Katakxvaty و در گزارش سانسکریت اوستا به سوامی svami گردانیده شده است. (ویسپرد - ۱. پورداود. دانشگاه تهران. ص ۱۹).

ازغ ص ۵۲ س ۴

مصحح «شاه‌درخت» [؟!] ضبط کرده که معنای مصطلحی ندارد. فرهنگ جعفری شارح است: «لیف‌خرما» و همچنین «آنچه از تانک به علت زیادتی اندازند». ازغ دقیقاً ریشه از زبان فارسی میانه دارد: به معنای شاخه. خدیوجم ذیل تصحیح به نقل از فرهنگ بغدادی می‌نویسد: «شاخ درخت ضبط شده». و در همین سیاق از فردوسی تمثیل گرفته:

از این ازغ‌ها و در این پیشه‌سار
 خدا را به خواهشگری خواه‌پسار

گشن ص ۶۸ س ۱۱ [← گشن]

ارجاع به کسرۀ «شین» نیازمند مرجع است. اما سکون و فتح به حرف دوم، به دو طریقه ضمه و فتحۀ اول مبین «بسیار» و «انبوه» باشد. ذیل فرهنگ شاهنامه: رضازادۀ شفق بدون ارجاع کشن ذکر شده است:

سوی رود با کاروانی کشن رهایی بدو اندرون سهمگن

(ابوشکور بلخی)

اما ضبط معتبر لازار ضمن تأیید «کشن» بر شیوۀ رضازاده و ادراک معنی آن نیز معترض است:

سوی رود با کاروانی کشن زهابی بدو اندرون سهمگن

پیشار: ص ۸۸ س ۱۹ و ۲۰ [بیشارآب]

در گواهی «بیشار» معنا این چنین است: بیشار [ء] آب بیمار باشد که در «قاروره» پزشک بیند [معجم طوسی: ص ۳۱]. کلامی مستقل و توصیفی «بیشارآب» در جستو نیافتیم. دیگر ضبط های کلام مزبور: پیشار. پیشیار. پیشاب. و گمان می رود، اشتباه در ممتد خواندن جمله باشد.

مشخصات برخی ارجاعات در مقاله.

۱- فرهنگ لری. بکوشش حمید ایزدپناه. تهران. نشر: انجمن فرهنگ ایران باستان. ۱۳۴۳. ۱۵۹ ص.

۲- فرهنگ مردم زرقان. بکوشش محمدجعفر ملک زاده. چاپ اول. تهران. [بی. ن]. ۱۳۵۸. ۱۹۹ ص.

۳- فرهنگ سمنانی: امثال و اصطلاحات و اشعار. بکوشش دکتر منوچهر ستوده. تهران. مرکز مردم شناسی ایران. ۱۳۵۶. ۲۴۱ ص + ۳۰.

۴- فرهنگ شاهنامه. دکتر رضازاده شفق. بکوشش مصطفی شهابی. [چاپ اول] تهران. انجمن آثار ملی. ۱۳۵۰. ۲۲۳ ص. مصور.

۵. مشخصات «جواهر الحروف» به نقل از «فهرست نسخه های خطی فارسی: ج سوم» به اهتمام احمد منزوی: «از لاله تیک چند بهادر» نگارندۀ «بهار عجم» در تحقیق الفاظ قدیم فارسی، پس از ۱۱۵۲ [هجری] نگاشته است. [و نسخه در کتابخانه آصفیه هند نگاهداری می شود] و نگاه کنید ایضاً به کتاب مذکور ذیل: نوادر المصادر. ص ۱۹۶.

۶- برای تفهیم ساده و بجای استفاده لغوی دال و ذال رجوع کنید به: بهار و ادب فارسی. ملک الشعرا بهار. به کوشش محمد گلبن. چاپ اول. تهران. شرکت سهامی جیبی. ۱۳۵۱. دو مجلد.

بی لطف نیست شعر معروف سنائی را در حدیقه در باب مزبور ذکر کنیم:

فتنه را نام عافیت کرده دال با ذال قافیت کرده

ملحقات معجم طوسی بر اشعار پراکنده لازار

ضمن مطالعه «اشعار پراکنده قدیمی ترین شعرای فارسی از حنظله بادغیسی تا

دقیقی» و برخی نگاههای سطحی به چند کتاب برای مقابله تصحیحات، مکان لغت‌نامه کوچک معجم شاهنامه تألیف محمدعلوی طوسی را در تصحیحات ژیلبرلازار. ایران‌شناس فرانسوی خالی دیدم. و چون تنقیداتی از کتاب را در صفحات مضبوط داشتم بی‌لطف ندانستم تا ارجمندی دومین چاپ انتشار کتاب مزبور را با اضافات معجم مطرح نمایم. تمام نکات اصلاحی ژ. لازار در باب احتمال تعلق شعر به شاعری نامحتمل با ستاره، و شماره‌های اشعار عیناً از کتاب پیشگفته نقل شده است.

* * *

- ۱- * اگر راست‌کاری کنی در جهان. مفرمای درویش را شایگان / معجم طوسی. و فرهنگ شاهنامه: عبدالقادر بغدادی: شماره ۱۶۴۰. اگر بگردی تو پروز حساب. مفرمای درویش را شایگان. مضبوط در ۱. پ. لازار. شهید بلخی: شماره ۵۷.
- ۲- * به نزدیک رودی که سنگش گشن. زهابی بدید اندرو او سهمگن / معجم طوسی. سوی رود با کاروانی گشن. زهابی بدو اندرون سهمگن مضبوط در ۱. پ. لازار. و لغت فرس اسدی: ابوشکور بلخی شماره ۲۱۰.
- ۳- * بسا خان و کاشا [نه] و خان غرد. فراوان بدو اندرون موش خرد / معجم طوسی. بسا خان کاشانه و خان غرد. بدو اندرون شادی و نوشخورد / مضبوط در ۱. پ. لازار و لغت فرس اسدی. ابوشکور بلخی شماره ۱۳۱. خان / خوان. نوشخورد / خوش و خورد. فرهنگ شاهنامه: عبدالقادر بغدادی، شماره ۱۷۴۰.
- ۴- * بیلفنجج والفقده خویش خور. گلوراز رستی به‌جائی مبر / معجم طوسی. بیلفنجج والفقده بر لہو خور. گلو رازرسی بسر بر مبر. مضبوط در ۱. پ. لازار. ابوشکور بلخی: شماره ۹۳.
- ۵- نوانی بدو کار بستن فریب. که نادان همه راست بیند وریب / معجم طوسی. بدو / براو. بیند / بینند. در لغت فرس اسدی و ۱. پ. لازار. ابوشکور بلخی: شماره ۶
- ۶- گراید که پوزش پذیری ز من. وگر نیست رنج‌آید از خویشتن / معجم طوسی. گراید / گرایدون. نیست / نیز. آید / آید. ۱. پ. لازار. ابوشکور بلخی: شماره ۲۰۷. گرایدون / ورایدونک. لغت فرس اسدی.
- ۷- * مفرمای هیچ آدمی را مجرگ. چنین گفت هارون مرا روز مرگ. معجم طوسی: تأکید علوی بر تعلق شعر به فردوسی طوسی. ضبط بغدادی: مجرگ، چنین گفت هارون مرا روز مرگ. مفرمای هیچ آدمی را مجرگ، لغت فرس اسدی و ۱. پ. لازار. ابوشکور بلخی: شماره ۱۸۲.
- ۸- * نگویم من این خواب شاه از گزاف. زبان زو بنگشایم از بهر لاف / معجم طوسی. مصرع اول: همانند. مصرع دوم: زبان زود نگشایم از بهر لاف. مضبوط در ۱. پ. لازار. ابوشکور بلخی شماره ۱۸۰.

احمد شعبانی (شیراز)

۱- معجم شاهنامه. علوی طوسی. محمدبن‌الرضابن‌محمد. تصحیح و ترجمه: حسین خدیوچم. تهران. بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۳. ۲۰۷ ص.
 ۲- لغت فرس اسدی. چاپ اقبال آشتیانی.